

روایت در کسب و کار - ۱

بهترین قصه گو برنده است

چطور با قصه گفتار کارتان را رونق دهید

آنت سیونز | ترجمه زهرا باغ آری
ویراسته مریم السادات حسینی



نیمونز، آنت
Simmons, Annette
بهترین قصه‌گو برنده است؛ چه‌طور با قصه کسب و کارتان را رونق دهید.
آنت نیمونز؛ ترجمه زهرا باختری. ویراسته مریم السادات حسینی.
تهران - نشر اطراف، ۱۳۹۷.

۳۲۸ ص.

۹۷۸-۶۰۹۸۱۵-۲-۳

Whoever tells the best story wins : how to use your own stories to
communicate with power and impact Second edition, [2015]

کسب و کار - ارتباط

قصه‌گویی

باختری، زهرا، - ۱۳۶۵، مترجم

حسینی سیرت، مریم السادات، ۱۳۶۴، ویراستار

HF ۵۷۱۸/س ۹ ۱۳۹۷

۶۵۸/۴۵۲

۴۹۹۶۳۹

سرشناسه:

عنوان و نام پدیدآور:

مشخصات نشر:

مشخصات ظاهری:

شابک:

وضعیت فهرست نویسی:

یادداشت:

موضوع:

موضوع:

شناسه افزوده:

شناسه افزوده:

رده بندی کنگره:

رده بندی دیویی:

شماره کتابشناسی ملی:

بهترین قصه گو برند و است

چطور با قصه کسب و کارتان را رونق دهید

آنت سیمونز | ترجمه زهراب اختری



اطراف

ویرایش: مریم السادات حسینی سیرت

دبیر فنی: محمد رضا لاریجانی

طراح جلد: حمید قدسی

چاپ: کاج

صحافی: نمونه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۸۰۱۹-۲-۳

چاپ چهاردهم: ۱۴۰۱، ۱۰۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر این اثر برای «نشر اطراف» محفوظ است. هر گونه تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر (چاپی، صوتی، تصویری، الکترونیکی) بدون اجازه‌ی کتبی ناشر ممنوع است. نقل برش‌هایی از متن کتاب با ذکر منبع آزاد است.

تهران، خیابان شریعتی، خیابان قبا، کوچه کوروش، پلاک ۱۴، واحد ۲- تلفن: ۲۸۱۹۰۵۵۷

Atraf.ir

پیش‌گفتار

پدربزرگ مادری‌ام در دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ از بهترین فروشندگان شرکت صنایع غذایی کِلاگ^۱ بود؛ مردی شوخ‌طبع و خوش‌برخورد. عاشق این بود که سر به سر دیگران بگذارد. در عکسی که از بقیه عکس‌هایش بیشتر دوست دارم مثل ژنرال‌ها صاف و سیخ روی اسب کوچکی نشسته. اسب آن قدر کوچک است که نوک انگشت پای پدربزرگ روی زمین می‌کشد. من هیچ وقت او را ندیدم ولی با قصه‌هایش بزرگ شدم. زمان او قصه‌های طنز محبوب بودند. این جا یکی از آن قصه‌های طنز قدیمی ولی خوب را تعریف می‌کنم تا ببینید قصه‌ها چه نقشی در برقراری ارتباط دارند.

مردی وارد فروشگاه حیوانات خانگی می‌شود و می‌گوید «یک طوطی سخن‌گو می‌خواهم.» مغازه‌دار می‌گوید «بسیار خب

قربان، من یک عالمه پرنده دارم که حرف می‌زنند. این طوطی سبز بزرگی که می‌بینید از آن سخن‌گوهای قَدَر است.» بعد روی قفس ضربه می‌زند و پرنده می‌گوید «خداوند شبان من است. دیگر هیچ نمی‌خواهم.» طوطی کل انجیل را حفظ است. مغازه‌دار به پرنده دیگری اشاره می‌کند. «این پرنده قرمزی که این‌جا می‌بینید سنش کم است ولی دارد حرف زدن یاد می‌گیرد.» مغازه‌دار ناگهان می‌گوید «پولی کلوچه می‌خواهد» و پرنده هم پشت سرش تکرار می‌کند «پولی کلوچه می‌خواهد.» مغازه‌دار ادامه می‌دهد «یک مرغ مینا هم دارم ولی مال یک ملوان بوده. اگر بچه داشته باشید این یکی را نمی‌برید.» مرد می‌گوید «همان پرنده کم سن و سال‌تر را می‌برم، اگر بهم یاد بدهید چه طور به حرفش بیاورم.»

مغازه‌دار می‌گوید «حتماً بهتان یاد می‌دهم.» او کنار مرد می‌نشیند و ساعت‌ها بهش آموزش می‌دهد چه طور به یک طوطی حرف زدن یاد بدهد. بعد پرنده را داخل قفس می‌گذارد، پولش را می‌گیرد و مرد را راهی می‌کند تا برنامه آموزشی‌اش را شروع کند. یک هفته بعد مرد عصبانی به مغازه برمی‌گردد. «این پرنده‌ای که به من فروختید حرف نمی‌زند.» مغازه‌دار می‌پرسد «حرف نمی‌زند؟ طبق دستورالعمل من پیش رفتید؟» مرد جواب می‌دهد «بعله، موبه مو.» مغازه‌دار می‌گوید «خب، شاید به خاطر این باشد که آن پرنده تنه‌است. حالا بهتان می‌گویم چه کار کنید. این آینه کوچک را که می‌بینید بخرید و بگذاریدش داخل قفس. پرنده که تصویر خودش را ببیند بلافاصله شروع می‌کند به حرف زدن.»